

A Comparative Study of the Nature of Religion in the Thought of Spinoza and ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī: From Rationalism to Fitra-based (Primordial Nature) Approach

Hassan Karami Mohammadabadi / PhD Candidate in Theoretical Foundations of Islam, University of Tehran, Tehran, Iran hassankarami@ut.ac.ir

 **Ali Asgari Yazdi**  / Professor, Faculty of Islamic Studies and Thought, University of Tehran, Tehran, Iran asgariyazdi@ut.ac.ir

Seyed Mojtaba Mirdamadi / Associate Professor, Faculty of Islamic Studies and Thought, University of Tehran, Tehran, Iran mirdamadi_77@ut.ac.ir

Hossein Rahnamaei / Assistant Professor, Faculty of Islamic Studies and Thought, University of Tehran, Tehran, Iran h_rahnamaei@ut.ac.ir

Received: 2025/05/10 - **Accepted:** 2025/09/09

Abstract

The main objective of this study is a comparative examination of the nature of religion in the thought of Baruch Spinoza and ‘Allāmah Sayyid Muhammad Husayn Ṭabāṭabā’ī to demonstrate how the differences in their views are rooted in their divergent philosophical foundations. This research addresses this issue using a descriptive-analytical and comparative method, relying on the principal works of both thinkers. The findings show that Spinoza, with a rationalist approach based on an ontology of a single substance, considers religion to be action based on the knowledge of God. He regards the Bible as a historical and ethical text and views revelation as more practical in the realm of action than in the realm of attaining truth. In contrast, ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī, relying on a hierarchical ontology (the principality and gradation of existence) and an approach that recognizes reason alongside revelation and innate nature (fiṭrah) as sources of religious knowledge, considers religion to be a fiṭra-based guide for achieving human felicity (sa‘ādah). This comparative study reveals that the fundamental difference between Spinoza's rationalist religion and ‘Allāmah's fiṭra-based religion is a direct consequence of their differing ontological foundations. Thus, the present research, while clarifying the points of similarity and difference between these two thinkers, emphasizes the decisive role of metaphysical presuppositions in shaping the philosophy of religion.

Keywords: religion, Spinoza, ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī, comparative study.

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی تطبیقی ماهیت دین در اندیشه اسپینوزا و علامه طباطبایی: از عقل گرایی تا فطرت گرایی

hassankarami@ut.ac.ir

asgariyazdi@ut.ac.ir

mirdamadi_77@ut.ac.ir

h_rahnamaei@ut.ac.ir

حسن کرمی محمدآبادی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف (مبانی نظری)، دانشگاه تهران، تهران، ایران

کلیه علی عسگری یزدی  استاد دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

سیدمجتبی میردامادی / دانشیار دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

حسین رهنمایی / استادیار دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸

چکیده

هدف اصلی این مطالعه، بررسی تطبیقی ماهیت دین در اندیشه باروخ اسپینوزا و علامه سیدمحمدحسین طباطبایی است تا نشان دهد که چگونه تفاوت در دیدگاه‌های آنان ریشه در مبانی فلسفی متفاوتشان دارد. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و تطبیقی، و با اتکا بر آثار اصلی هر دو متفکر، به این مهم می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند که اسپینوزا با رویکردی عقل‌گرایانه و بر اساس هستی‌شناسی مبتنی بر جوهر واحد، دین را عمل بر اساس شناخت خدا می‌داند. او کتاب مقدس را متنی تاریخی و اخلاقی تلقی می‌کند و وحی را بیشتر در حوزه عمل کاربردی می‌داند تا حوزه شناخت حقیقت. در مقابل، علامه طباطبایی با تکیه بر هستی‌شناسی سلسله‌مراتبی (اصالت و تشکیک وجود) و با رویکردی که عقل را در کنار وحی و فطرت به عنوان منابع معرفت دینی به رسمیت می‌شناسد، دین را راهنمایی فطری برای رسیدن به سعادت تلقی می‌کند. این مطالعه تطبیقی آشکار می‌سازد که تفاوت بنیادین میان دین عقل‌گرای اسپینوزا و دین فطرت‌گرای علامه، پیامد مستقیم مبانی هستی‌شناختی متفاوت آنان است. بدین ترتیب، پژوهش حاضر ضمن روشن ساختن نقاط اشتراک و افتراق این دو اندیشمند، بر نقش تعیین‌کننده پیش‌فرض‌های متافیزیکی در شکل‌دهی به فلسفه دین تأکید می‌ورزد.

کلیدواژه‌ها: دین، اسپینوزا، علامه طباطبایی، مطالعه تطبیقی.

مقدمه

باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷م) فیلسوف عقل‌گرا و علامه سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰) فیلسوف و مفسر برجسته شیعه، هر دو از اندیشمندان و متفکران ژرف‌اندیش‌اند. علامه با آثار عمیق خود در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی توانست تأثیر بسزایی در اندیشه اسلامی معاصر داشته باشد. وی علاوه بر تفسیر متون دینی، به ایجاد نظام منسجم فکری برای فهم عمیق دین همت گماشت؛ لذا آرا و اندیشه‌های او همیشه مورد توجه بوده است. اسپینوزا نیز در غرب با نگاهی عقل‌گرایانه و ضرورت در هستی، تفسیری خاص از دین و کتاب مقدس ارائه داد که با تلقی‌های سنتی متفاوت بود.

هر دو اندیشمند با اینکه به سنت‌های فکری و مذهبی کاملاً متفاوتی تعلق داشته‌اند، به مقوله «دین» و مفاهیم کلیدی آن، یعنی خدا، وحی، نبوت، معجزه، کتاب مقدس و... پرداخته‌اند و یک نظام فکری و تصویری عقلانی از دین ارائه کرده‌اند. با وجود وجوه اشتراک در تصویرسازی‌شان از دین، از برخی جهات نیز تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

مواجهه فکری میان اسپینوزا و علامه طباطبایی، پیش از آنکه تقابل دو دیدگاه الهیاتی باشد، در واقع رویارویی دو رویکرد بنیادین در روش‌شناسی مواجهه با «دین» و «متن مقدس» است. هرگونه پژوهش در این حوزه، ناگزیر با این دوراهی اساسی روبه‌روست: از یک سو رویکرد تاریخی - انتقادی (Historicism) که پدیده‌های دینی را به مثابه اموری زمینی و تاریخی تحلیل و اعتبارسنجی می‌کند؛ و از سوی دیگر، رویکرد تأویلی - باطن‌گرا (Hermeneutic-Esoteric) که در پی کشف معانی فراتاریخی و بطون عمیق متون و تجارب دینی است (قاسمی، ۱۳۹۲، ص ۵۱-۵۵). اسپینوزا به عنوان یکی از بنیان‌گذاران نقد تاریخی کتاب مقدس، نماینده تام و تمام رویکرد نخست است. در مقابل، علامه طباطبایی با وجود استواری بر عقلانیت، در سنت عظیمی ریشه دارد که حقیقت دین را دارای لایه‌های متعدد معنایی دانسته، فهم آن را مستلزم روش‌های تفسیری و تأویلی خاصی می‌داند. بنابراین، بررسی تطبیقی این دو اندیشمند، در واقع کاوشی در باب نتایج و پیامدهای این دو روش‌شناسی بنیادین در فهم پدیده دین است.

مسئله اصلی پژوهش پیش رو این است که این دو متفکر بزرگ چگونه از دو سنت فکری متمایز به فهم و تبیین پدیده دین نائل آمده‌اند؟ تفاوت‌ها و شباهت‌های اساسی در تصویر اسپینوزا از دین و نظام دین‌پژوهی علامه طباطبایی در مبانی، روش و نتایج چیست؟ بررسی تطبیقی این دو رویکرد چگونه می‌تواند به فهم عمیق‌تر نسبت میان عقل، فلسفه، وحی و دین در سنت‌های فکری غرب و اسلام کمک کند و چه دلالت‌هایی برای مباحث معاصر فلسفه دین دارد؟ این مقاله در پی تحلیل و مقایسه نظام‌مند این دو دیدگاه به منظور روشن ساختن این پرسش‌هاست.

فرضیه اصلی پژوهش این است که تفاوت در دیدگاه‌های دینی این دو اندیشمند امری سطحی نیست؛ بلکه پیامد ضروری و منطقی مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آشتی‌ناپذیر آنهاست. این مقاله با تحلیل نظام‌مند این دو دیدگاه نشان خواهد داد که چگونه جهان‌بینی مبتنی بر «جوهر واحد» اسپینوزا به دینی عقل‌گرا و طبیعت‌محور می‌انجامد؛ درحالی‌که جهان‌بینی مبتنی بر «اصالت و تشکیک وجود» علامه، دینی فطرت‌گرا و وحی‌محور را نتیجه می‌دهد. این بررسی نه تنها به فهم دقیق‌تر این دو فیلسوف کمک می‌کند، بلکه دریچه‌ای نو به سوی درک پیچیدگی‌های نسبت میان عقل، فلسفه، وحی و دین در دو سنت فکری مهم می‌گشاید و دلالت‌های ارزشمندی برای غنا بخشیدن به مباحث معاصر فلسفه دین ارائه می‌دهد.

پیشینه: با جست‌وجو در پایگاه‌های علمی، پژوهشی در موضوع بررسی تطبیقی رویکرد این دو اندیشمند در حوزه فلسفه دین صورت نگرفته است. تنها در موضوع ذات و فطرت دو مورد بررسی تطبیقی انجام شده است: یکی با عنوان «بررسی تطبیقی آثار و نتایج نظریه صیانت ذات اسپینوزا و نظریه فطرت علامه طباطبایی» (اسفندیاری و همکاران، ۱۳۹۸) و دیگری پژوهشی مشابه با عنوان «بررسی تطبیقی مفهوم ذات در فلسفه اسپینوزا و فطرت از منظر علامه طباطبایی» (کریمی و اسفندیاری، ۱۳۹۸). این دو پژوهش بر بررسی تطبیقی مفهوم ذات و فطرت در حوزه انسان‌شناسی متمرکز بوده‌اند؛ اما پرسش درباره ماهیت خود دین و مقایسه بنیادهای دو نظام دین‌پژوهی، به‌عنوان یک خلأ پژوهشی باقی مانده است. این مقاله دقیقاً برای پر کردن همین خلأ تدوین شده است. پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی ماهیت دین از منظر این دو اندیشمند می‌پردازد. در موضوع بررسی ماهیت دین از دیدگاه علامه، مقالات فراوانی منتشر شده است؛ ولی ما در این نوشتار، ضمن بررسی تطبیقی رویکرد علامه طباطبایی به دین با دیدگاه اسپینوزا، با رجوع مستقیم به منابع اصلی ایشان، تفسیری دقیق‌تر و بازبینی‌شده از آرای ایشان ارائه می‌دهیم.

روش تحقیق: این پژوهش بر اساس روش‌شناسی ترکیبی توصیفی - تحلیلی و تطبیقی بنا شده است. در گام نخست، آرای هر یک از دو اندیشمند با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با استناد مستقیم به آثار مکتوب و اصلی آنان تبیین شده است تا چهارچوب فکری هر یک به‌دقت ترسیم شود؛ سپس در مرحله دوم با روش تطبیقی، پژوهش از سطح توصیف فراتر رفته و به تحلیل و کشف پیوندهای منطقی میان مبانی فلسفی هر متفکر و نتایج دین‌شناختی او پرداخته است. برای تعمیق این تحلیل و درک دقیق‌تر ابعاد فکری هر فیلسوف، علاوه بر منابع دست اول، از منابع دست دوم معتبر شامل شروح، تفاسیر و مقالات علمی جدید نیز به‌مثابه ابزار کمکی بهره‌برداری شده است. این رویکرد دومرحله‌ای تضمین می‌کند که مقایسه بر پایه‌ای محکم صورت گیرد و به هدف اصلی پژوهش، یعنی اثبات وابستگی نظام‌مند «ماهیت دین» به «مبانی متافیزیکی»، نائل آید.

۱. ماهیت دین در اندیشه اسپینوزا

۱-۱. رویکرد و روش اسپینوزا

جنبه اصیل و نوآورانه اندیشه‌های اسپینوزا به‌اعتراف بسیاری از پژوهشگران، در روش دقیق و نظام‌مندی است که برای تبیین مسائل پیچیده الهیاتی و فلسفی، مانند دکت‌ترین خدا، الهیات، دکت‌ترین تفسیر کتاب مقدس، انسان‌شناسی، اخلاق، دکت‌ترین دولت و... به کار گرفته است (Hubbeling, 1967, P.2). مفهوم «خدا» بنیادی‌ترین اندیشه اوست که فهم سایر اندیشه‌های او بر پایه شناخت این اندیشه شکل گرفته است. در واقع، شناخت خدا کلید درک تمامی هستی است.

اسپینوزا تا جایی که عقل بشری می‌تواند راهگشا باشد، از روش «کمّی - گسترده» (ریاضی) پیروی کرده و تا جایی که امکان داشته، این روش را در آموزه فلسفی خدا، انسان‌شناسی و... به کار گرفته است (Hubbeling, 1967, P.6-7). روش «کمّی - گسترده» در فلسفه و الهیات اسپینوزا رویکردی است که بر پایه استدلال منطقی و ساختاری نظام‌مند در تبیین مفاهیم فلسفی و الهیاتی استوار است. وی در کتاب/اخلاق خود از روش هندسی اقلیدسی بهره برده است؛ روشی که در آن، از اصول و تعاریف مشخص و بدیهی آغاز می‌شود و با استدلال‌های منطقی به نتایج جدیدی می‌رسد. به‌کارگیری این روش نظام‌مند، تلاش اسپینوزا در ارائه فلسفه و به‌تبع آن الهیاتی خالی از خلل و نقص است.

اسپینوزا در بخشی از حیات خود، با دکارت (۱۵۹۴-۱۶۵۰م) هم‌عصر بود و قابل انکار نیست که او تحت تأثیر فلسفه دکارت قرار داشت؛ به‌طوری‌که اولین آثار منتشرشده او شرحی بر اصول فلسفه دکارت است. بسیاری از اساسی‌ترین آموزه‌های متافیزیکی و معرفت‌شناختی اسپینوزا تابع اندیشه‌های دکارت و برخی دیگر از آرای اسپینوزا ناشی از تأمل در اشکالات آرای اوست؛ با وجود این، در هدف با هم متفاوت‌اند: دکارت در پی ارتقای علوم و تسلط انسان بر طبیعت بود؛ درحالی‌که هدف اسپینوزا بهبود منش انسان از طریق خودفهمی و دستیابی به آرامش ذهن بود (Garrett, 2006, P.267). اما با این توصیفات، هر دو در طیف راسیونالیسم (عقل‌گرایی) قرار می‌گیرند. بعد از اسپینوزا، برخی اندیشمندان مانند کانت در کتاب نقد عقل محض، از محدودیت‌های عقل سخن گفتند و هیوم نیز با جمله «عقل برده احساسات و عواطف است»، در پی شناخت محدودیت‌های عقل بود (دباغ، ۱۴۰۰، ص ۳۰-۳۲).

دو اثر مهم او، کتاب/اخلاق و رساله الهی - سیاسی است. در کتاب/اخلاق، نظریه اخلاقی اسپینوزا - علاوه بر جنبه‌های نوآوری - به‌گونه‌ای نظام‌مند و بر پایه روش هندسی تدوین شده است و یکی از نظریه‌های اخلاقی پیشرو در دوران مدرن به حساب می‌آید (Garrett, 2006, P.269).

کتاب/اخلاق را از دو منظر می‌توان مورد بررسی قرار داد: اول، متن ایستایی آن است که در همه بخش‌های آن وجود دارد و نظام نظری اخلاق را ارائه می‌دهد؛ دوم متن پویای آن است که در حین خواندن، تجربه می‌شود.

این بدان معناست که متن، نه تنها نمایشی از واقعیت است، بلکه نوعی کتابچه راهنمای آموزشی است که برای هدایت خواننده از طریق یک فرایند شناختی طراحی شده است. اسپینوزا از طریق ساختار متن خود، خوانندگان را از سطح تخیل به سوی تفکر عقلانی هدایت می‌کند (Carlisle, 2021, P.36-37).

رساله الهی - سیاسی او، در واقع آینه تمام‌نمای اندیشه‌های الهیاتی او و مهم‌ترین منبع برای استخراج هندسه دینی اوست. اسپینوزا در نامه شماره ۳۰ خطاب به اولدنبرگ، انگیزه‌های خود را از نوشتن رساله الهی - سیاسی، پیش‌داوری‌ها و تعصبات متکلمان، براءت از اتهام بی‌خدایی و دفاع از آزادی فلسفه‌ورزی مطرح کرده است (Spinoza, 2002, P.843-844).

سؤال اصلی در روش‌شناسی اسپینوزا این است که آیا اعتقاد به نظم ریاضی بر فلسفه او غالب بود یا جست‌وجو برای خوشبختی و آرامش. پاسخ به این سؤال تعیین می‌کند که آیا تفسیر فلسفه او باید صرفاً عقلانی باشد یا می‌توان تفسیری عمل‌گرایانه‌تر یا اگزیستانسیالیستی ارائه داد (Hubbeling, 1967, P.28). اگر بر جنبه عقلانی فلسفه اسپینوزا تأکید کنیم، می‌توانیم او را یک فیلسوف نظام‌ساز و منطق‌دان تلقی کنیم و اگر جنبه عمل‌گرایانه او را مقدم کنیم، می‌توانیم او را به‌عنوان یک فیلسوف اخلاق بشناسیم.

می‌توان ادعا کرد که رویکرد و ساختار الهیاتی اندیشه‌های اسپینوزا، مانند ساختار الهیات، سنتی است؛ یعنی دو بخش الهیات نظری و عملی دارد؛ با این تفاوت که «وحی» بیشتر در جنبه‌های الهیات عملی کاربرد دارد و دانش واقعی درباره ماهیت خدا و جهان از طریق فلسفه و عقل و نه وحی به‌دست می‌آید (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۲۴۳). اسپینوزا در الهیات خود به دنبال جداسازی حوزه دین و ایمان از فلسفه بوده است (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۳۵۸). از نظر او، ایمان مجموعه‌ای از باورهای اخلاقی است که برای بهبود زندگی کاربرد دارد. او معتقد است که هدف فلسفه، جست‌وجوی حقیقت است؛ درحالی‌که هدف ایمان، تنها اطاعت و تقواست (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۳۶۶-۳۶۷).

یکی از بحث‌هایی که در رویکرد الهیاتی اسپینوزا تأثیر داشته و در مباحثی مانند عشق به خدا و رستخیز و حتی انسان‌شناسی او اثرگذار بوده، بحث شناخت و مراتب آن است. اسپینوزا سه نوع شناخت را مطرح می‌کند: نخست شناخت تخیلی، که از طریق حواس حاصل می‌شود؛ دوم شناخت استدلالی، که از درک مفاهیم مشترک و تصورات اشیا به‌دست می‌آید؛ سوم شناخت شهودی، که شناخت تام و کامل ماهیت اشیاست و به‌صورت مستقیم و بدون واسطه ایجاد می‌شود (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۱۱۹-۱۲۰). اسپینوزا معتقد است که دانش واقعی از انتقال نوع اول شناخت به نوع دوم، یعنی از حس به عقل، به‌دست می‌آید (Carlisle, 2021, P.39-40). این تمایز در سطوح شناخت، در بحث رستخیز نیز اهمیت می‌یابد. اسپینوزا بر این باور است که پس از مرگ، بیشتر چیزها فراموش می‌شود و فقط چیزهایی که با دانش شهودی فهمیده‌ایم، باقی می‌ماند (klever, 2006, P.46-47).

۱-۲. مبانی ما بعدالطبیعی اسپینوزا

نگاه فلسفی اسپینوزا در سه حیطه اخلاق، دین و سیاست پیاده شده است. به تعبیری فلسفه عملی اسپینوزا در حوزه اخلاق و سیاست جای می‌گیرد و فلسفه نظری او در حوزه دین‌شناسی قابل تبیین است. پایه و اساس فکر و اندیشه او، از نگاه خاص به متافیزیک و مابعدالطبیعی نشئت گرفته است؛ نگاهی که از دوران کودکی در او شکل گرفته بود. آشنایی او با کتاب مقدس و التزام به دین یهودی شاکله فکری او را در مباحث مابعدالطبیعی شکل می‌دهد. گرچه اسپینوزا معبد و آیین و مراسم‌های یهودی را ترک کرد و متولیان آیین یهود او را مرتد خواندند، اما روی گردانی او از دین، در واقع روی گردانی از سلسله و نظامات روحانی حاکم بر جامعه بود، نه از خدا و حقیقت دین. خدای اسپینوزا همیشه زنده بوده است و در نوشته‌هایش جریان دارد (یاسپرس، ۱۳۷۵، ص ۹).

مبانی مابعدالطبیعی اسپینوزا به خوبی در کتاب اخلاق تبیین شده و متشکل از سه رأس جوهر، صفت و حالت است که در ابتدا برای هر کدام تعریفی ارائه می‌دهد و این تعاریف در سراسر کتاب اخلاق در جریان است و پایه و اساس استدلال‌های او را تشکیل می‌دهد: «مقصود من از جوهر، شیئی است که در خودش است و به نفس خودش به تصور می‌آید؛ یعنی تصورش به تصور شیء دیگری که از آن ساخته شده باشد، متوقف نیست» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۴). «جوهر» یکی از اساسی‌ترین مفاهیم فلسفی است که تقریباً چه در فلسفه یونان و چه در فلسفه اسلامی و نیز در فلسفه غرب معنای مشترک دارد. جوهر در اندیشه اسپینوزا موجود مطلق و نامتناهی، یعنی خداست: «مقصود من از "خدا" موجود مطلقاً نامتناهی است؛ یعنی جوهر، که متقوم از صفات نامتناهی است که هر یک از آنها مبین ذات سرمدی و نامتناهی است» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۸۷).

اسپینوزا معتقد است که فقط یک جوهر امتداد یافته وجود دارد که در کل هستی امتداد یافته. این جوهر واحد تقسیم‌ناپذیر است؛ زیرا در همه جهات بی‌نهایت است و هیچ طرفی ندارد و نمی‌توان جزئی را از آن جدا کرد؛ زیرا جایی برای رفتن آنها وجود ندارد. می‌توانیم تقسیماتی درون آن ایجاد کنیم؛ اما نمی‌توانیم آن را تقسیم کنیم. این ویژگی‌ها در تضاد شدید با بخش‌های جهان مادی‌اند. پاسخ اسپینوزا این است که بخش‌های مادی جهان، همه حالت‌های آن جوهر واحدند. اسپینوزا با مفهوم «حالت» توضیح می‌دهد که چگونه اجسام محدود با وجود محدود و قابل تغییرشان همچنان به جوهر واحد امتداد یافته وابسته‌اند و از آن ناشی می‌شوند (Bennett, 2006, P.66-67).

دومین کلیدواژه برای شناخت و رمزگشایی از دیدگاه مابعدالطبیعی اسپینوزا، «صفت» است. گرچه ممکن است در نگاه اول، ربطی بین مفهوم صفت و مابعدالطبیعی به ذهن خطور نکند، اما تعریفی که در کتاب اخلاق مطرح می‌کند، ما را به هدف، که شناخت مبانی مابعدالطبیعی اسپینوزا است، نزدیک می‌کند: «مقصود من از "صفت" شیئی است که عقل آن را به مثابه مقوم ذات جوهر ادراک می‌کند» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۵-۶). جوهر

نامتناهی، صفات نامتناهی دارد که هر کدام از این صفات، مبین ذات و جوهر است؛ یعنی خداوند از طریق صفاتش تجلی می‌کند و با همین صفات شناخته می‌شود (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۸). اندیشمندان مسلمان نیز قائل به همین راه برای شناخت خداوندند. با توجه به ظرفیت‌های وجودی محدود انسان، نمی‌توان به ذات سرمدی و نامحدود خداوند علم یافت؛ اما از طریق صفات، به صورت محدود امکان شناخت وجود دارد.

سومین کلیدواژه مابعدالطبیعی اسپینوزا، «حالت» است: «مقصود من از "حالت" احوال جوهر یا شیئی است که در شیئی دیگر است و به واسطه آن به تصور می‌آید» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۶). یاسپرس در تبیین جوهر، صفت و حالت، به تفاوت آن اشاره می‌کند که حالت برخلاف جوهر و صفت، خاص، جزئی، متناهی و محدود است «و بنابراین، "آنچه هست" را می‌توان در یک جمله بیان کرد: تنها جوهر هست و صفات و حالات صفات. هرچه هست، در خداست. بی‌خدا هیچ چیز ممکن نیست موجود باشد یا دریافته شود» (یاسپرس، ۱۳۷۵، ص ۳۳).

۳-۱. ترسیم هندسه دین در اندیشه اسپینوزا

هندسه دین اسپینوزا را می‌توان به مثابه پروژه‌ای فلسفی برای «عقلانی‌سازی بنیان‌های دینی» تلقی کرد. او با ارائه یک سیستم متافیزیکی و هستی‌شناسانه ضروری و نظام‌مند، سعی داشته است که فهم ما از خدا، کتاب مقدس و اصول اخلاقی را از سطح باورهای سنتی و تفسیرهای غیرنقدانه به سطح فهم عقلانی و مبتنی بر ضرورت ارتقا دهد. در این رویکرد، فلسفه نقش یک پالایشگر را ایفا می‌کند که با زدودن عناصر غیرعقلانی و متناقض، جوهره اخلاقی و عملی دین را حفظ می‌کند و آن را در چهارچوبی منسجم و قابل دفاع عقلانی ارائه می‌دهد.

اسپینوزا معتقد است که فهم درست دین، نه از طریق ایمان کورکورانه به متون مقدس، بلکه از طریق به‌کارگیری عقل و فهم ساختار ضروری هستی حاصل می‌شود. در این راستا، کتاب مقدس به عنوان یک راهنمای اخلاقی عملی و زبان تمثیلی برای انتقال مفاهیم اخلاقی به عموم در نظر گرفته می‌شود، نه یک منبع مطلق برای حقایق متافیزیکی. هدف نهایی در این هندسه دینی، رسیدن به سعادت و آرامش ذهنی از طریق شناخت عقلانی خدا (یا همان طبیعت ضروری) و زندگی بر اساس فضیلت است که خود ناشی از این شناخت است. بنابراین، فلسفه اسپینوزا نه تنها به نقد دین سنتی می‌پردازد، بلکه در پی بنیان‌گذاری یک دین عقلانی است که با فهم نظام‌مند هستی سازگار باشد (Huenemann, 2014, P.10).

هندسه دین اسپینوزا با محوریت خدایی نامتناهی، ضروری و علت درون‌ماندگار هستی شکل می‌گیرد که با تصورات کتاب مقدس از خدای شخصی و خالق، جداً متفاوت است. اسپینوزا در الهیات طبیعی با رد دیدگاه یهودی - مسیحی، خدا را جوهر بی‌نهایت و علت درون‌ماندگار جهان می‌داند که انسان و جهان، حالات محدود آن هستند. او معتقد است که تنها یک جوهر وجود دارد و اشیا و تفکرات، صفات یا حالات صفات خدایند. خدا

نمی‌تواند چیزی خارج از خود خلق کند و وجود و ماهیت همه چیز به او وابسته است. با وجود این دیدگاه، اسپینوزا براهینی شبیه دکارت و لایبنیتس برای وجود خدا ارائه می‌دهد و صفاتی چون بی‌نهایت بودن، تقسیم‌ناپذیری و یگانگی را برای او استنتاج می‌کند. برخی الهیات طبیعی او را پلی از فلسفه مدرسی به ایدئالیسم هگلی می‌دانند (Donagan, 2006, P.345).

مسئله «خدا و طبیعت» از ایده‌های بحث‌برانگیز اسپینوزاست. او معتقد است که طبیعت مانند خدا از ضرورت عمل می‌کند و صفات ابدی و بی‌نهایت دارد و قدرتی فعال و خلاق است. منظور اسپینوزا از عبارت «خدا یا طبیعت» یکی دانستن طبیعت مخلوق با خدا نیست؛ بلکه او طبیعت خلاق را با خدا برابر می‌داند و تأکید دارد که طبیعت دارای صفات الهی خداست و خدا به مفهوم محدود طبیعت تقلیل داده نمی‌شود. این ایده نباید به کل فلسفه او تعمیم یابد (Carlisle, 2021, P.64-65).

اسپینوزا معتقد است که ذهن انسان از میان صفات بی‌نهایت خداوند، فقط دو صفت را می‌تواند بشناسد: تفکر (thought) و امتداد (extension). این به معنای انحصار صفات خداوند در این دو نیست (یاسپرس، ۱۳۷۵، ص ۲۵). «امتداد» به جهان فیزیکی و مادی اشاره دارد؛ یعنی هر آنچه فضایی را اشغال می‌کند. «تفکر» نیز به جهان ذهن و آگاهی اشاره دارد. این دو صفت، جوهر واحد خدا را از دو دیدگاه متفاوت بیان می‌کنند (Hubbeling, 1967, P.53). تعیین عینیت یا ذهنیت صفات در نگاه اسپینوزا وابسته به نسبت آنها با یکدیگر است؛ اما اظهارات او درباره این نسبت، ناسازگار است و چالشی اساسی برای فهم فلسفه‌اش ایجاد کرده است (امینی و زالی، ۱۴۰۳، ص ۱۹۶).

اسپینوزا منکر دین نیست؛ اما دین سنتی را نقد می‌کند و کتاب مقدس را نه کلام مطلق الهی، بلکه متنی تاریخی - فرهنگی می‌داند که باید بر اساس عقل تفسیر شود. او معتقد است که هسته اصلی کتاب مقدس، ارائه یک سبک زندگی اخلاقی - ایمانی است؛ هستی متعالی، یگانه و بی‌همتاست. او در همه‌جا حاضر است و بر تمامی امور تسلطی مطلق دارد؛ آمرزنده گناهکاران است و تنها مسیر پرستش او، پیشه کردن عدالت، نیکوکاری و احترام به همسایه است. رستگاری نهایی انسان نیز در همین راه نهفته است (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۳۶۳-۳۶۴). اسپینوزا مهم‌ترین و اصلی‌ترین آموزه کتاب مقدس را احترام به همسایه می‌داند: «تمامی شریعت، تنها یک چیز است و آن محبت به همسایگان است» (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۳۵۹).

اسپینوزا با استناد به اشارات تورات به مکان‌های پس از موسی، صحبت نویسنده درباره موسی به صورت سوم‌شخص و ذکر مرگ موسی، نتیجه می‌گیرد که تورات توسط یک نفر و در یک زمان نوشته نشده؛ بلکه حاصل تلاش چندین نویسنده در طول زمان بوده و نویسنده اصلی آن فردی پس از موسی بوده است (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۲۷۲). او معتقد است که کلام جاودانه خدا، نه در قالب کتابی نازل شده از آسمان، بلکه در قلب و

ضمیر انسان‌ها ثبت شده است. این همان متن اصلی و حقیقی خداست که با «ایده خود به مثابه تصویر الوهیت خویش» مهر خورده است (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۳۳۳-۳۳۴).

در مورد نبوت، اسپینوزا بر جنبه‌های عقلانی و طبیعی آن تمرکز دارد و معتقد است که انبیا برای دریافت وحی، به ذهنی برتر و قوه تخیل قوی نیاز داشته‌اند (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۳۰۴-۳۰۵). منظور او از «تخیل»، تخیل صرفاً شخصی و ذهنی نیست؛ بلکه نوعی از شهود و دریافت الهی است (اسپینوزا، ۱۳۹۶، ص ۱۱۶). او معجزه را با جهل معادل می‌داند و آن را با قوانین ثابت طبیعت ناسازگار می‌شمارد. اسپینوزا در نامه ۷۳ درباره معجزه می‌نویسد: «در مورد معجزات، من برعکس متقاعد شده‌ام که یقین وحی الهی فقط می‌تواند بر حکمت آموزه استوار باشد، نه بر معجزات، یعنی جهل» (Spinoza, 2002, P.943).

تعریفی که اسپینوزا از دین ارائه می‌دهد، با همین ساختار طبیعت‌گرایانه و عقلانی از مفاهیم دینی استوار است. اسپینوزا در رساله مختصر درباره خدا، انسان و سعادت او، دین راستین را پیروی انسان از قوانین طبیعت می‌داند؛ زیرا انسان جزئی از طبیعت است (اسپینوزا، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲). اسپینوزا در کتاب اخلاق، بخش چهارم، قضیه ۳۷ (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۵۰)، تعریف دیگری از دین ارائه می‌دهد: «هر آنچه که آرزو می‌کنیم و انجام می‌دهیم و ما علت آن هستیم، تا آنجا که تصور یا شناختی از خدا داریم، یعنی تا آنجا که خدا را می‌شناسیم، من آن را دین می‌نامم» (Spinoza, 2002, P.339). هسته اصلی دین در نگاه اسپینوزا، در واقع رابطه بین شناخت خدا و اعمال انسان است. از نظر او، هر عملی که از روی شناخت خدا انجام شود، در واقع دین و عملی دینی است.

به طور خلاصه، هندسه دین اسپینوزا تلاشی برای زدودن خرافات، تصورات انسان‌وار و تناقضات از دین سنتی و ارائه یک فهم عقلانی و نظام‌مند از دین است که با مبانی متافیزیکی او (جوهر، صفت و حالت)، سازگار باشد و از خرافات و تصورات انسان‌وار فاصله بگیرد.

۲. ماهیت دین در اندیشه علامه طباطبایی

۲-۱. جهان‌بینی علامه طباطبایی

ادیان با به تصویر کشیدن جهان‌بینی خاص خود در پی معنا بخشیدن به زندگی انسان‌اند (همتی، ۱۳۹۲، ص ۱۳). جهان‌بینی علامه طباطبایی بر دو اصل اساسی استوار است: «اصالت وجود» و «تشکیک در وجود». فهم این دو مفهوم و ارتباط آنها، کلید درک بسیاری از آرای فلسفی و دین‌پژوهی علامه است. اصالت وجود به این معناست که حقیقت عینی و واقعیت خارجی، «وجود» پدیده‌هاست، نه «ماهیت» آنها. به عبارت دیگر، «وجود» آن چیزی است که متن خارج را پر کرده و بدون واسطه موجود است (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ص ۹).

یکی از لوازم اصالت وجود، بسیط بودن وجود است (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۳). از طرفی، در عالم واقع

با گونه‌های مختلفی مواجهیم. انسان، حیوان، جمادات و... همه کثرت‌هایی‌اند که در ظاهر با وجود اصیل و بسیط در تضادند. علامه برای تبیین این کثرات، آنها را به دو نوع تقسیم می‌کند: کثرات وجودی (عارض بر خود وجود؛ مانند ممکن و واجب، و واحد و کثیر، که مقسم آنها وجود است) و کثرات ماهوی (ناشی از ماهیت متفاوت پدیده‌ها؛ مانند اسب و انسان). با توجه به اینکه ماهیت نزد علامه حد وجود و غیر اصیل است، این تقابیر در نهایت به تفاوت در مراتب وجود بازمی‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸). یکی از فروعات بحث تشکیک در وجود این است که تمایز در وجود، از خود وجود است؛ یعنی مابه‌الامتیاز عین مابه‌الاشتراک است و حیثیت وحدت، عین حیثیت کثرت است (طباطبایی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸).

دیدگاه علامه طباطبایی دربارهٔ اصالت و تشکیک وجود، تأثیر عمیقی بر هستی‌شناسی او دارد و هستی‌شناسی متمایزی را شکل می‌دهد. اصالت وجود، در حقیقت پاسخی به چپستی واقعیت است و تشکیک در وجود نیز پاسخ به چگونگی ساختار هستی است. این دو اصل، بنیان‌های هستی‌شناسی علامه را تشکیل می‌دهند و با آنها می‌توان خدا، انسان و جهان را تفسیر کرد. از منظر او، هستی به معنای واقعی کلمه همان وجود است و تمام موجودات، مظاهر و درجات مختلف آن هستند. علامه با پذیرش تشکیک وجود، به یک ساختار سلسله‌مراتبی برای هستی قائل است که در آن، وجود واجب (خداوند) در بالاترین مرتبه قرار دارد و سایر موجودات در درجات پایین‌تر و با شدت وجودی کمتری قرار می‌گیرند. این تبیین، مشکل صدور کثرات و ماده از وجود واحد و مجرد را ممکن می‌سازد.

علامه طباطبایی با تکیه بر مبانی هستی‌شناختی اصالت وجود و تشکیک در وجود - که در میراث حکمت متعالیه ریشه دارد - فهمی عمیق و منسجم از خداوند، جهان و انسان ارائه می‌کند.

۲-۲. مبانی معرفت دینی

علامه طباطبایی، با رویکردی روش‌شناختی به دین، معرفت دینی را شناختی درجهٔ دوم و ذهنی می‌داند که در آن احتمال خطا وجود دارد و متمایز از هستهٔ اصلی دین و متون دینی است (طاهری و جلالوند، ۱۳۹۲، ص ۴). فهم معرفت‌شناسی علامه، که ریشه در حکمت متعالیه دارد، برای درک دیدگاه او دربارهٔ دین ضروری است. او با تمایز بین شناخت حسی، عقلی و شهودی (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۵۵)، معرفت دینی را بر اساس قرآن در سه سطح تبیین می‌کند: ظواهر دینی (سطح عمومی و ابتدایی)، عقل (درک اصول اعتقادات و کلیات) و اخلاص در بندگی (شناخت شهودی و باطنی حقایق) (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۸۱).

از طرفی، علامه طباطبایی با استناد به حدیثی از امیرالمؤمنین علی؟ع؟ شناخت خداوند را بالاترین معرفت و اولین گام برای شناخت حقیقت معرفی می‌کند و سیر آن را در پنج مرحله می‌داند: شناخت نظری خدا؛ تصدیق و ایمان قلبی به او؛ اعتقاد به یکتایی و بی‌همتایی او؛ اخلاص و روی‌گردانی از غیر او؛ و نفی صفات از او، که بالاترین مرتبه است (طباطبایی، ۱۳۸۷الف، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۳).

نفی صفات که بالاترین مرحله شناخت است، به این معناست که مفاهیم ذهنی (صفات) نمی‌توانند به‌طور کامل بر ذات بی‌حد و مطلق خداوند منطبق شوند؛ زیرا هر مفهومی ذاتاً محدود است و غیر از مفهوم دیگر است. بنابراین، نسبت دادن صفات به خداوند به‌معنای محدود کردن او و قائل شدن به نوعی مغایرت بین ذات و صفت است. به‌طور خلاصه، مراحل شناخت خدا از یک اعتراف ساده به وجود خالق آغاز می‌گردد و به‌تدریج به ایمان به‌عنوان یک صفت و ملکه نفسانی (سهرابیان پاریزی و حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۹۷، ص ۲۲)، توحید، اخلاص و در نهایت، درک ناتوانی عقل در احاطه کامل بر ذات بی‌نهایت او منتهی می‌شود. این مراحل، مراتب عمیق‌تری از درک و ارتباط با خداوند را نشان می‌دهند.

دیدگاه علامه یک تصویر پویا و البته چندبعدی از فهم دین و شناخت خدا ترسیم کرده، یک منظومه معرفتی منسجم از دین ارائه می‌کند. او نشان می‌دهد که دین صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌های ظاهری و لفظی نیست؛ بلکه دین حقیقت عمیقی دارد که در سطوح مختلف توسط انسان قابل درک است. عقل و شهود می‌تواند سطوح عمیق از دین را در دسترس قرار دهد. عقل ابزاری است برای تعمق درباره فهم و دستیابی به اصول کلی و اخلاص در بندگی برای یافتن حقایق و دسترسی به عمیق‌ترین لایه‌های حقیقت دین.

عقل نیرویی فطری و متمایزکننده انسان است که با بهره‌گیری از حواس، توانایی تشخیص حق و باطل و خیر و شر را دارد. عملکرد صحیح آن وابسته به فطرت سالم است و غلبه غرایز می‌تواند آن را مختل کند. از دیدگاه قرآن، عقل واقعی ادراکی همراه با سلامت فطرت است که انسان را در مسیر دین و شناخت حقایق راهنمایی می‌کند و علم و آگاهی زمینه شکوفایی آن را فراهم می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۶). قرآن با تأکید بر احتجاج عقلی آزاد، این نکته مهم را بیان می‌کند که پذیرش معارف اسلامی نباید کورکورانه و بدون پشتوانه عقلی باشد؛ بلکه انسان‌ها باید با به‌کارگیری عقل خود، حقانیت این معارف را دریابند و سپس به آن ایمان آورند. این بدان معناست که عقل ابزاری مقدم بر ایمان نیست؛ بلکه راهی برای رسیدن به ایمان آگاهانه و راسخ است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ب، ص ۱۳۵). در مجموع، علامه با تأکید بر آیات قرآن کریم نقش عقل را به‌مثابه ابزاری اساسی و معتبر در فهم معارف دینی تبیین می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۷۹). عقل، ابزاری اساسی در فهم دین است؛ اما برای درک کنه ذات الهی محدود است و جزئیات احکام عملی که مصالح خاص دارند، فراتر از شعاع عمل آن قرار می‌گیرند (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۸۱-۸۲). علامه طباطبایی با تفکیک دین الهی و فلسفه الهی به‌شدت مخالف است و آن را ظلم می‌داند. او دین را مجموعه‌ای از معارف اعتقادی و اخلاقی نازل شده از جانب خدا می‌داند که سعادت انسان در گرو دستیابی به آن از طریق قوای ادراکی و استدلال است. از نظر علامه، دین همان دعوت به کسب حقایق الهی از طریق شعور استدلالی (فلسفه الهی) است و جدایی آنها بی‌معناست. او دیدگاه مخالفان این وحدت را ناشی از محدودیت تفکر در محسوسات می‌داند (طباطبایی، ۱۴۲۸، ق، ص ۲۸۳-۲۸۶).

تأکید فراوان علامه طباطبائی بر نقش عقل در فهم دین، نشان‌دهنده رویکرد عقل‌گرایانه ایشان است که در آن، توجیه و درک عقلانی برای پذیرش و درونی‌سازی باورهای دینی ضروری تلقی می‌شود. این دیدگاه، اهمیت تعامل فکری با متون و آموزه‌های دینی را در چهارچوب اندیشه ایشان برجسته می‌سازد. ایشان عقل را نه در تقابل با ایمان، بلکه مکمل ضروری برای فهم عمیق‌تر و آگاهانه‌تر اصول دینی می‌دانستند.

علامه طباطبائی معتقد است که خرد به‌تنهایی قادر به درک قانون تأمین‌کننده سعادت جامعه بشری نیست و بر اساس نظریه هدایت عمومی، وجود نوع دیگری از درک که وظایف واقعی زندگی را به همگان بفهماند، ضروری است. این شعور غیر از عقل و حس، «وحی» نامیده می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰). وحی، تکلیمی آسمانی و غیرمادی است که از طریق حس و عقل درک نمی‌شود؛ بلکه با شعوری خاص، به‌خواست خدا در برخی افراد پدید می‌آید و دستورهای غیبی را دریافت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲-۱۰۳). از آنجاکه سعادت انسان در زندگی اجتماعی است و به قانون عادلانه مشترکی نیاز است و عقل به‌تنهایی برای هدایت به این قانون کافی نیست، وحی الهی از طریق پیامبران برای این هدایت ضروری است و قرآن آن را تنها راه رفع اختلافات و اتمام حجت می‌داند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱-۱۱۲).

۲-۳. چستی دین در اندیشه علامه

علامه از شارحان مکتب فلسفی ملاصدرا و حکمت متعالیه به‌شمار می‌آید. تلفیق عقل، وحی و شهود، از خصیصه‌های اصلی این مکتب فکری است. این چهارچوب فلسفی برای تحلیل و فهم مفهوم دین، نظام فکری منسجمی را در اختیار ایشان قرار داده است.

دین از نگاه علامه «یک سلسله عقاید و دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. اعتقاد به این عقاید و انجام این دستورها، سبب سعادت و خوشبختی انسان در دو جهان است» (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۳۱)؛ اعتقاد به اینکه: خدایی هست؛ او واحد و یگانه است؛ ذات الهی از هر تحدیدی منزّه است؛ کمالاتی چون علم، قدرت و حیات برای خدا ثابت است؛ اما این کمالات عین ذات اویند و با صفات مخلوقات متفاوت‌اند. اسلام برای اجتناب از تحدید خداوند، پیروان خود را به اثبات کمالات با قید «نه مانند دیگران» و «نفی صفات نقص»، هدایت می‌کند. صفات به دو قسم «کمال و نقص» و نیز «ذات و فعل» تقسیم می‌شوند. در نهایت، علامه تأکید می‌کند که در عین اثبات کمالات برای خداوند، باید او را از هرگونه نقص و مشابهت با مخلوقات تنزیه کرد و وحدت و بی‌نهایت بودن ذات او را حفظ نمود (طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۳-۱۲۸). خداوند برای هدایت و راهنمایی بشر پیامبرانی فرستاد و آنها را به کتاب، حکم و نبوت برتری داد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۴۹) و آنها را با ابزار معجزه به‌سوی خلق فرستاد. رویکرد عقلانی علامه

به دین، در بحث معجزه نیز خود را نشان می‌دهد. علامه معجزه را خلاف عقل و تحقق امر محال نمی‌داند؛ بلکه آن را صرفاً خرق عادت می‌داند که حتی مرتاض‌ها و کسانی هم که اهل ریاضت‌اند، توانایی انجام آن را دارند (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۶-۱۴۷). معجزه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله قرآن است. رویکرد روش‌شناختی علامه طباطبایی تلفیقی هوشمندانه از تحقیق عقلانی، اتکا به وحی الهی و بهره‌گیری از اصول فلسفی، به‌ویژه در روش تفسیر قرآن به قرآن ایشان است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۰). این رویکرد چندوجهی، در پی دستیابی به فهمی جامع و درونی از حقایق دینی است. تأکید ایشان بر هماهنگی عقل و وحی نشان‌دهنده اعتقاد ایشان به سازگاری ذاتی این دو منبع معرفت است.

علامه معتقد است که دین، انسان را به داشتن هدف صحیح، اخلاق نیکو، انجام کارهای نیک و داشتن آرامش درونی هدایت می‌کند و بدون آن، سعادت ممکن نیست. دین شامل سه بخش است: اعتقادات (باور به خدا، نبوت، معاد و...)؛ اخلاق (داشتن صفات پسندیده)؛ و عمل (انجام دستورهای الهی و دوری از محرّمات). اعتقادات، انسان را از جهل بازمی‌دارند؛ اخلاق، او را به فضایل می‌آراید و عمل، راه بندگی را نشان می‌دهد. پذیرش و عمل به این سه بخش، تنها راه سعادت واقعی انسان است.

قرآن کریم در آیات متعدد احسان به پدر و مادر را بلافاصله پس از توحید و نهی از شرک ذکر کرده است. علامه معتقد است که این همنشینی و تالی توحید بودن نشان می‌دهد که حقوق والدین پس از شرک به خداوند، از بزرگ‌ترین گناهان است. از نظر عقلی نیز جامعه انسانی برای بقا و نظم خود نیازمند محبت نسلی است که ریشه در روابط خانوادگی دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۵۱۵-۵۱۶).

علامه طباطبایی با تأکید بر فطری بودن خداجویی در انسان (همانند غریزه کودک به مادر) (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۳۴)، دین حقیقی را فطرت الهی می‌داند. ادیان، متناسب با هر عصر، بخشی از احکام این فطرت را شامل می‌شوند و اسلام تسلیم در برابر خدا و قوانین تکوینی اوست. دین، تطبیق زندگی با این قوانین برای رسیدن به کمال از طریق خضوع در برابر مبدأ غیبی است و هدف آن، اصلاح زندگی و تأمین مصالح دنیا و آخرت است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۹۰-۳۹۱). در مجموع، دین در اندیشه علامه، راهنمایی فطری و الهی برای رسیدن به کمال و سعادت از طریق تطبیق زندگی با قوانین هستی و خضوع در برابر خداست و بیانگر اقتضائات وجودی انسان برای این هدف است.

۳. بررسی تطبیقی

مقایسه اندیشه اسپینوزا و علامه طباطبایی صرفاً در سطح مفاهیم دینی، بدون در نظر گرفتن ریشه‌های فلسفی آنها، ما را به فهرستی از شباهت‌ها و تفاوت‌های ظاهری محدود می‌کند. تحلیل عمیق‌تر نشان می‌دهد که هر تفاوت در نگرش آنها به دین، پیامد ضروری و منطقی مبانی بنیادین ایشان در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است.

۳-۱. نقش عقل

نقطه عزیمت هر دو متفکر، تأکید بر جایگاه رفیع عقل است؛ اما تفاوت بنیادین از اینجا آغاز می‌شود که این ابزار در نظام فکری هر یک چه جایگاهی دارد. این تفاوت در جایگاه، مستقیماً از مبانی هستی‌شناختی آنها نشئت می‌گیرد. اسپینوزا با ارائه یک هستی‌شناسی وحدت‌گرا، به یک نظام ضروری، یکپارچه و عقلانی قائل است. در چنین نظامی، عقل انسان که خود حالتی از صفت «تفکر» الهی است، اصولاً توانایی درک این نظم ضروری را دارد. بنابراین، عقل نه تنها ابزار اصلی، بلکه ابزار انحصاری برای دستیابی به حقیقت است. در این پارادایم، «وحی» و «کتاب مقدس» نمی‌توانند منبعی برای حقیقت متافیزیکی باشند؛ بلکه به سطح راهنماهای اخلاقی برای توده‌ای که توانایی تعقل فلسفی ندارند، تنزل می‌یابند. جدایی فلسفه حوزه حقیقت از دین و ایمان، نتیجه منطقی همین مناسبت.

اما علامه طباطبائی بر پایه هستی‌شناسی سلسله‌مراتبی مبتنی بر «اصالت و تشکیک وجود» حرکت می‌کند. در این دیدگاه، هستی یک حقیقت واحد، اما دارای درجات متفاوت از شدت و ضعف است. عقل انسان که در مرتبه‌ای از این هستی قرار دارد، می‌تواند کلیات و اصول را درک کند؛ اما به دلیل محدودیت وجودی‌اش قادر نیست بر ذات الهی، که در اوج سلسله‌مراتب وجود است، احاطه کامل بیابد و همه جزئیات مسیر سعادت را درک کند. این محدودیت معرفتی، وجود منبعی دیگر از معرفت، یعنی وحی را ضروری می‌سازد. وحی، شعوری از مرتبه بالاتر وجود است که برای هدایت مراتب پایین‌تر نازل می‌شود. لذا در نظام فکری علامه، عقل و وحی دو بال همکار و مکمل برای رسیدن به حقیقت‌اند و «وحدت دین و فلسفه» یک اصل بنیادین است.

۳-۲. خدا و جهان: درون‌ماندگاری ضروری در برابر رابطه علی تشکیکی

تصور هر اندیشمند از رابطه خدا و جهان، مستقیماً از تعریف آنها از حقیقت بنیادین هستی استنتاج می‌شود. برای اسپینوزا، تعریف «جوهر» به عنوان امری که قائم به خود است و برای تصور شدن به غیر خود نیاز ندارد، منطقیاً به این نتیجه می‌رسد که تنها یک جوهر می‌تواند وجود داشته باشد. اگر چیزی خارج از این جوهر (خدا) وجود داشته باشد، آن‌گاه آن جوهر دیگر نامتناهی و مطلق نخواهد بود. بنابراین، کثرت موجود در جهان، نه به عنوان مخلوقاتی جدا از خدا، بلکه به مثابه «حالات» یا تعین‌های خود آن جوهر واحد قابل تبیین‌اند. این امر لزوماً به یک رابطه «درون‌ماندگار» می‌انجامد: «هرچه هست، در خداست».

برای علامه، اصل «تشکیک در وجود» دقیقاً برای حل همین مسئله وحدت در عین کثرت طراحی شده است. برخلاف اسپینوزا، «کثرات» حالات یک وجود واحد نیستند؛ بلکه مراتب و شئون مختلف خود حقیقت وجودند که در شدت و ضعف با یکدیگر متفاوت‌اند. در این نگاه، رابطه خدا (به عنوان واجب‌الوجود و کامل‌ترین مرتبه هستی) با جهان (به عنوان مراتب پایین‌تر و ممکن‌الوجود)، یک رابطه علی و وجودی است. جهان در وجود

خود و برای بقا، عین ربط و وابستگی به خداست؛ اما این به معنای این‌همانی و حلول در ذات الهی نیست. این مبنا، هم توحید و یگانگی مبدأ را حفظ کرده، هم تمایز مراتب را تبیین می‌کند.

۳-۳. کتاب مقدس و وحی: متن تاریخی - اخلاقی در برابر کلام الهی - هدایتی

نگرش هر دو اندیشمند به کتاب مقدس، پیامد مستقیم دو مبنای یادشده است. اسپینوزا با اصالت دادن به عقل و طبیعت به عنوان کلام حقیقی خدا، ناگزیر است کتاب مقدس را به عنوان یک پدیده انسانی و تاریخی تحلیل کند. اگر قوانین طبیعت همان اراده ضروری خدا هستند، «معجزه» به معنای نقض این قوانین، امری محال و ناشی از جهل است. بنابراین، کتاب مقدس نه یک منبع متافیزیکی، بلکه متنی تاریخی با هسته‌ای اخلاقی است که هدفش برانگیختن «اطاعت» و «محبت به همسایه» از طریق زبان تخیل است.

علامه با پذیرش وحی به عنوان یک منبع معرفتی ضروری و فراتر از عقل، قرآن را کلام الهی و معجزه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌داند. از آنجاکه هستی دارای مراتب است، «معجزه» در نظر او، نه امری خلاف عقل و قوانین علی، بلکه «خرق عادت» است؛ یعنی تحقق یک پدیده از طریق علل و اسباب فراطبیعی که بر علل طبیعی غلبه می‌کنند. این تبیین کاملاً با هستی‌شناسی سلسله‌مراتبی او سازگار است. قرآن در این دیدگاه، منبعی برای هدایت است که هم شامل معارف عقلی و هم شامل دستورالعمل‌های عملی برای رسیدن به کمال است.

۳-۴. ماهیت دین: شناخت عقلانی طبیعت در برابر انطباق با فطرت الهی

در نهایت، تعریف هر فیلسوف از «دین»، چکیده و عصاره کل نظام فکری اوست. تعریف اسپینوزا از دین به عنوان «هر آنچه که از شناخت خدا نشأت گرفته باشد»، نتیجه مستقیم نظام عقل‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه اوست. از آنجاکه خدا همان طبیعت است و عالی‌ترین خیر و سعادت انسان «شناخت عقلانی» است، دین حقیقی چیزی جز شناختن این نظم ضروری و زندگی بر اساس آن فضیلت نیست. دین در این معنا، یک دستاورد شناختی - عملی است که به آرامش ذهن می‌انجامد و از هرگونه امر متعالی و سنتی فاصله می‌گیرد.

تعریف علامه از دین به مثابه «راهنمای فطری برای رسیدن به سعادت»، برآمده از انسان‌شناسی و هستی‌شناسی اوست. او انسان را موجودی فطرتاً خداجو می‌داند که کمال او حرکت در مراتب وجود و نزدیکی به مبدأ هستی است. دین در این نگاه، برنامه عملی و نقشه راهی است که خداوند از طریق وحی برای شکوفا کردن این «فطرت الهی» و تطبیق زندگی انسان با قوانین تکوینی هستی ارائه داده است تا او را به سعادت حقیقی برساند. بنابراین، دین در اندیشه علامه یک اقتضای وجودی است که با ساختار آفرینش انسان گره خورده است.

در یک کلام، هر دو اندیشمند، دین را نوعی «هماهنگی» می‌دانند؛ اما برای اسپینوزا این هماهنگی با «نظم عقلانی طبیعت» است که از طریق فلسفه کشف می‌شود و برای علامه، هماهنگی با «فطرت الهی» است که از طریق همراهی عقل و وحی محقق می‌شود. این تفاوت، شکاف عمیق میان یک جهان‌بینی طبیعت‌گرای عقل‌محور و یک جهان‌بینی الهی فطرت‌گرا را به‌نمایش می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی ماهیت دین در اندیشه اسپینوزا و علامه طباطبائی آغاز شد تا ریشه‌های تفاوت‌ها و شباهت‌های دو رویکرد عقل‌گرایانه به دین را آشکار سازد. تحلیل‌های ارائه‌شده در این مقاله، پاسخی روشن به پرسش‌های اصلی پژوهش ارائه می‌دهد.

در پاسخ به پرسش اول مبنی بر چگونگی فهم دین توسط این دو متفکر، آشکار شد که هر دو از یک نقطه عزیمت مشترک، یعنی «اهمیت عقل»، آغاز می‌کنند؛ اما مسیرشان به سرعت از هم جدا می‌شود. اسپینوزا با اصالت دادن مطلق به عقل و تعریف آن به عنوان تنها ابزار شناخت حقیقت، وحی را به حوزه اخلاق و اطاعت محدود می‌کند و به جدایی کامل حوزه دین از فلسفه حکم می‌دهد. در مقابل، علامه ضمن تأکید بر نقش بنیادین عقل، به محدودیت‌های آن نیز اذعان دارد و وحی را منبعی معرفتی و مکمل ضروری برای هدایت بشر معرفی می‌کند و بر وحدت دین و فلسفه پای می‌فشارد.

در پاسخ به پرسش دوم درباره مبانی این تفاوت‌ها، پژوهش نشان داد که ریشه این اختلاف در مبانی هستی‌شناختی آنها نهفته است. جهان‌بینی اسپینوزا بر «جوهر واحد» استوار است که منطقاً به خدای درون‌ماندگار، نفی تمایز خالق و مخلوق (جز در سطح جوهر و حالت)، و تفسیر طبیعت‌گرایانه از مفاهیم دینی می‌انجامد. در سوی دیگر، نظام فکری علامه بر «اصالت و تشکیک وجود» بنا شده است که امکان تبیین وحدت در عین کثرت، رابطه علیّ و وجودی میان خدا و جهان، و حفظ جایگاه متعالی خداوند را فراهم می‌آورد. بر همین اساس، دیدگاه اسپینوزا به کتاب مقدس به مثابه متنی تاریخی - اخلاقی، و دیدگاه علامه به قرآن به عنوان کلام الهی نازل‌شده، نتایج مستقیم و منطقی این دو مبنای متافیزیکی متفاوت است.

اما در پاسخ به پرسش سوم در باب دلالت‌های این مقایسه، این پژوهش دو پارادایم کاملاً متمایز از نسبت «عقل و وحی» را روشن ساخت. اسپینوزا نماینده یک رویکرد حداکثری و انحصاری به عقل است که دین را در چهارچوب فلسفه بازتعریف می‌کند و علامه نماینده یک رویکرد تکمیلی و یکپارچه است که در آن، عقل و وحی دو منبع معرفتی همکار برای رسیدن به یک حقیقت واحدند.

بنابراین، نوآوری اصلی این تحقیق صرفاً در فهرست کردن شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیست؛ بلکه در نشان دادن این پیوند ضروری میان مبانی متافیزیکی و نتایج دین‌شناختی است. این مطالعه نشان داد که تعریف «دین» در اندیشه هر فیلسوف، نه یک انتخاب سلیقه‌ای، بلکه محصول نهایی و منطقی کل نظام فکری اوست. در نهایت، گرچه هر دو اندیشمند غایت دین را رسیدن به سعادت و زندگی هماهنگ می‌دانند، اما مسیر پیشنهادی آنها به شدت متفاوت است: اسپینوزا به هماهنگی با «قوانین طبیعت و شناخت عقلانی» دعوت می‌کند و علامه به هماهنگی با «فطرت الهی» از طریق راهنمایی عقل و وحی. این تقابل به روشنی نشان‌دهنده اهمیت بی‌بدیل پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی در شکل‌دهی به هرگونه فلسفه دین است.

منابع

- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۷). رساله مختصر درباره خدا، انسان و سعادت او. ترجمه جلال الدین باقری. پایان نامه کارشناسی ارشد گروه فلسفه. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۶). رساله الهی - سیاسی. ترجمه علی فردوسی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اسفندیاری، حسین؛ کریمی، حمید و محمدزاده بنی‌طرفی، مهدی (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی آثار و نتایج نظریه صیانت ذات اسپینوزا و نظریه فطرت علامه طباطبایی. جستارهایی در فلسفه و کلام، ۵۱(۲)، ۳۱-۵۰. doi: 10.22067/philosophy. v51i2.72345
- امینی، زهرا و زالی، مصطفی (۱۴۰۳). تمایز صفات، وحدت حالات: بازنگری مناقشه‌ای تفسیری پیرامون سرشت صفات در فلسفه اسپینوزا. حکمت و فلسفه، ۲۰(۷۹)، ۱۷۷-۱۹۶. doi: 10.22054/wph.2024.78472.2228
- دباغ، سروش (۱۴۰۰). غربت و غرابت اسپینوزا. تهران: بنیاد سهروردی.
- سهرابیان پاریزی، محمد و حسینی قلعه‌بهمن، سیداکبر (۱۳۹۷). رشد و تحول ایمانی در پرتو فضایل از دیدگاه علامه طباطبایی و توماس آکویناس. معرفت ادیان، ۹(۳)، ۷-۲۵.
- طاهری، اسحاق و جلالوند، مهدی (۱۳۹۲). مبناشناسی معرفت دینی علامه طباطبایی. فلسفه دین، ۱۰(۳)، ۱-۲۴. doi: 10.22059/jpht.2013.36187
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۴). اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: صدرا.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۸). شیعیه در اسلام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷الف). مجموعه رسائل. قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷ب). تعالیم اسلام. قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸). قرآن در اسلام. قم: بوستان کتاب.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۶ق). نه‌ایة الحکمة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۸ق). الإنسان والعقیده. قم: باقیات.
- قاسمی، اعظم (۱۳۹۲). اسلام و مسیحیت؛ امکان گفت‌وگوی دو مکتب از دیدگاه هانری کربن. معرفت ادیان، ۴(۳)، ۳۷-۵۶.
- کریمی، حمید و اسفندیاری، حسین (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی مفهوم ذات در فلسفه اسپینوزا و فطرت از منظر علامه طباطبایی. معرفت، ۲۸(۴)، ۵۳-۶۲.
- همتی، همایون (۱۳۹۲). تحلیل نقش دین در جامعه. معرفت ادیان، ۴(۳)، ۷-۱۶.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۵). اسپینوزا فلسفه، الهیات و سیاست. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.

Bennett, Jonathan (2006), Spinoza's metaphysics. In: *Cambridge companion to Spinoza* (61-88). New York / Cambridge: Cambridge University Press.

Carlisle, Claire (2021), *Spinoza's Religion: A New Reading of the Ethics*. Princeton: Princeton University Press.

Donagan, Alan (2006), Spinoza's theology. In: *Cambridge companion to Spinoza* (343-382). New York / Cambridge: Cambridge University Press.

Garrett, Don (2006), Spinoza's ethical theory. In: *Cambridge companion to Spinoza* (267-314). New York / Cambridge: Cambridge University Press.

Hubbeling, H. G. (1967). *Spinoza's Methodology*. Assen: Van Gorcum.

Huenemann, Charlie (2014). *Spinoza's radical theology The Metaphysics of the Infinite*. New York: Routledge.

Klever, W. N. A. (2006). Spinoza's life and works. In: *Cambridge companion to Spinoza* (13-60). New York / Cambridge: Cambridge University Press.

Spinoza, Baruch (2002). *Spinoza: Complete works*. translated by Samuel Shirley and others. Indianapolis I Cambridge: Hackett Publishing Company.